

شهروندی و مهاجرت: جهانی شدن و سیاست تعلق

استفن کاستلز و الستر دیویدسون، مهاجرت و شهروندی، فرامرز تقی‌لو، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲، ۳۳۴صص

مقدمه

کتاب «شهروندی و مهاجرت: جهانی شدن و سیاست تعلق» که عنوان تقریباً مبهم و نامشخص مهاجرت و شهروندی روی جلد آن درج شده، حاوی نکات قابل توجهی در باب مفهوم شهروندی و موقعیت آن در عصر جهانی شدن است. فرض اولیه نویسندگان کتاب این است که در حالت طبیعی، شهروندان تنها متعلق به یک دولت - ملت می‌باشند و دولت - ملت نیز تمامی افرادی را که در قلمرو سرزمینی آن زندگی می‌کنند، تحت پوشش قرار می‌دهد. اما در وضعیت عینی، درجه تعلق و کم و کیف حقوق شهروندان به علت عدم تجانس جمعیتی متفاوت است و جمعیت همخون غالب، بیشترین بهره‌ها از حقوق شهروندی در دولت - ملت‌ها را به خود اختصاص می‌دهد. بدون شک، اقلیت‌های در حاشیه قرار گرفته نیز از این وضعیت ناراضی‌اند. اما پرسش اساسی این است که امروز و در عصر جهانی شدن که شاهد انبوه مهاجرت‌ها (خصوصاً به سمت کشورهای توسعه یافته) و متکثرتر شدن جمعیت کشورها هستیم، چه راه‌حلی برای حل معضل تبعیض شهروندی پیش‌روی سیاستگذاران وجود دارد؟ اتحادیه اروپا، استرالیا و ایالات متحده، از مواردی هستند که در جهت حل و فصل معضل مزبور به راه‌حل‌های نسبتاً موفق رسیده‌اند. آنچه در پی می‌آید، معرفی و شناخت ساختار محتوایی کتاب و بررسی و ارزیابی علمی آن است.

الف. معرفی کتاب

نویسندگان کتاب یعنی کاستلز و دیویدسون به دنبال طرح نظریه‌ای نوین در باب شهروندی در عصر جهانی شدن هستند. به اعتقاد آنها جهان وارد مرحله‌ای شده که در آن پیوند میان سرزمین و تعلق شهروندی سست شده است. بنابراین طرح نظریه‌ای کارآمد برای شهروندی در جامعه جهانی جدید باید بر پایه نوع جدیدی از دولت صورت گیرد که بر اساس پیوند سرزمین و تعلق شکل نمی‌گیرد. استدلال کاستلز و دیویدسون این است که شهروندی نوع کلاسیک که بر اساس پیوند تاریخی و مستحکم دولت و ملت قرار داشت، در عصر جهانی شدن با چالش مواجه شده است.

در فصل اول کتاب، مسأله «بحران شهروندی» در عصر جهانی شدن به طور مشخص مورد بررسی قرار گرفته است. شهروند بودن به طور معمول به معنای برخورداری از حق رأی، حق تصدی مناصب سیاسی، حق برابری در مقابل قانون و حق بهره‌مندی از مزایا و خدمات مختلف حکومتی به همراه تعهداتی چون پیروی از قانون، پرداخت مالیات و دفاع از کشور در مواقع اضطراری بوده است. اما در سال‌های اخیر در نتیجه گسترش مهاجرت و جابه‌جایی فزاینده مردم از سرزمینی به سرزمین دیگر، رابطه شهروندی با مشکلاتی مواجه شده است. سه نمونه عمده از این مشکلات عبارتند از:

۱. توجیه‌ناپذیری مبانی تفکیک «ما» از «دیگری»؛
۲. نامتناسب شدن رابطه میان حقوق و تعهدات (مثل زیرسؤال رفتن فلسفه خدمت سربازی در نتیجه اهمیت یافتن مسابلی چون دموکراسی، حقوق بشر و توجیه‌ناپذیری جنگ)؛
۳. زیرسؤال رفتن شرایط دست و پاگیر اعطای تابعیت (مثل شرط گذشت زمان به منظور انطباق فرهنگی تبعه جدید با گفتمان فرهنگی مسلط در جامعه).

به‌رغم آنکه هنوز هیچ مدل مشخصی برای شهروندی نوع جدید ترسیم نشده؛ اما شهروندی ملی کلاسیک با چالش مواجه شده است. بسیاری همچون یاسمین سوسیال جامعه‌شناس دانشگاه هاروارد، معتقدند که شخصیت و تعلق جهانی به سرعت در حال جایگزینی به جای شهروندی در قالب دولت - ملت است. بدین ترتیب در جهان جدید اجبار

به سازگاری فرهنگی توجیه‌پذیر نیست و جامعه جهانی ضرورتاً باید به سمت پذیرش اصل تکثر فرهنگی گام بردارد.

در فصل دوم تحت عنوان «نظریه‌های شهروندی»، عمده‌ترین الگوهای شهروندی در طول تاریخ مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در الگوی دولت - شهری آنتی، مردم با ایجاد حاکمیت قانون و به منظور برقراری نظم، صلح و دفاع از خود در داخل و خارج، خود را در قالب نظام شهروندان درآوردند. هدف اصلی در این الگوی شهروندی که بر اساس اصالت خون تعریف می‌شد، صلح دائم و جهانشمول بود که در قالب اطاعت همه مردم از رویه‌های حاکم تحقق می‌یافت. محدودیت این نوع شهروندی به مردان به جریان اسطوره‌ای پیام زئوس به سرورش آسمانی خود یعنی هرمس بازمی‌گردد که در آن، مردان به عنوان وارثان خدایان معرفی شده‌اند. اما اولین تجلی شهروندی به عنوان یک موضع حقوقی همراه با حقوق مدنی و خصوصی، در روم باستان به نمایش گذاشته شد. در الگوی شهروندی چند قومی در روم که در نتیجه توسعه روم از دولت - شهر به امپراتوری شکل گرفته بود؛ برخلاف الگوی آنتی که شهروندی را به آتینان (آن هم مردها) منحصر کرده بود؛ بردگان آزاد شده هم که اغلب در خانواده ارباب خود باقی می‌ماندند، از این عنوان برخوردار شدند. حتی در مواردی، هزاران اسیر جنگی که به صورت برده درآمده بودند؛ آزاد و به شهروند تبدیل شدند. با این حال، امپراتوری روم از طریق الیگارشی مبتنی بر قدرت نظامی و اقتصادی اداره می‌شد و تنها ثروتمندان می‌توانستند سناتور یا قاضی شوند. پس از امپراتوری روم، دوره شهروندی دولت - ملت آغاز شد که بر قرارداد اجتماعی مبتنی بود. هرچند در این دوره نیز پادشاهان مطلقه بر سر کار بودند، اما در نهایت ناچار شدند در مقابل خواست مردم تسلیم شوند. موفق‌ترین نمونه دولتی که مجبور به پذیرش این خواست شد، انگلستان بود که نظام پادشاهی آن در پی انقلاب باشکوه ۱۶۸۸ به مشروطه تبدیل گردید. در انقلاب ۱۷۷۶ آمریکا نیز اتفاقی مشابه روی داد. در چنین نظام‌هایی، هیأت حاکمه یا دولت با اجماع نظر تابعان خود حکومت می‌کند و دولت و ملت در چارچوب قانون اساسی که قدرت را به مردم می‌سپارد، به توافق می‌رسند. در انقلاب ۱۷۹۸ فرانسه که نقطه عطف بی‌نظیری در نظریه مدرن شهروندی است، شهروندان از قانون اساسی فراتر رفته و موفق به وضع همه قوانینی شدند که قرار بود در سایه آنها زندگی کنند. در این دوره، پاسخ‌گویی

حکومت به مردم اهمیت بی‌سابقه‌ای یافت و بر حقوق طبیعی بشر (بدون توجه به ریشه‌های تاریخی) تأکید شد. اما فراگیری گفتمان حقوق بشر یا آزادی به زودی با مشکل بی‌عدالتی و نابرابری روبرو شد. در انقلاب فرانسه توجه کمتری بدین مسایل شده بود و در نتیجه، متفکرانی چون کارل مارکس به دنبال حل مشکل بی‌عدالتی در جامعه سرمایه‌داری بودند. نتیجه دغدغه‌های مارکس و پیروانش تا حد زیادی در قرن بیستم به بار نشست. با تشکیل دولت رفاه، دولت به عنوان مسؤوّل تأمین رفاه اجتماعی (به عنوان یکی از حقوق شهروندی) شناخته شد.

با تمام این احوال پس از انقلاب فرانسه بسیاری از مشکلات مربوط به حقوق شهروندی حل نشده باقی ماندند. در خود فرانسه بسیاری از شهروندان که به زبان فرانسه صحبت نمی‌کردند به نوعی در حاشیه قرار داشتند. اجباری شدن شیوه زندگی یکی از اقوام و تسری اجباری یک زبان (بدون توجه جدی به تفاوت‌های فرهنگی)، ساختار مبتنی بر «ما» و «دیگری» را به شکلی دیگر تداوم بخشید. غلبه گفتمان اروپایی در جهان باعث شد که مشکل تفکیک «ما» از «دیگری» شکلی جهانی به خود بگیرد. تماس تمدن‌های قدیم (مثل اسلام، کنفوسیوس، آفریقا و ...) با گفتمان جدید موجب تسریع بروز تضادها به ویژه در حوزه حقوق شهروندی شد. اما تلاش برای ریشه‌کنی تمدن‌های قدیم به همان شیوه‌ای که تفاوت‌ها در خود اروپا کنار زده می‌شد، با شکست مواجه گردید. جهان امروز با آگاهی از شرایط تبعیض‌آمیزی که قرن‌ها گریبانگیر گروه‌های فرهنگی مختلف بود، در پی دستیابی به راه‌حلی اساسی برای ریشه‌کنی آن شرایط است. همگرایی ابعاد جهانی، منطقه‌ای و محلی تعلق، در قالب یک الگوی سیاسی جدید، راهبرد دنیای امروز است اما میزان موفقیت آن دقیقاً مشخص نیست.

در فصل سوم کتاب تحت عنوان «شهروند شدن»، رویه‌های عملی اعطای تابعیت در نقاط مختلف مهاجرپذیر جهان مورد بررسی قرار می‌گیرد. با اینکه شروط قانونی برای اعطای تابعیت در کشورهای مختلف مشابه به نظر می‌رسد؛ اما رویه‌های عملی در این حوزه بسیار متفاوت هستند. از این‌رو با این ادعا که کشورهای گروه الف از «اصل خون» و کشورهای گروه ب از «اصل خاک» پیروی می‌کنند، نمی‌توان شیوه‌های عملی اعطای تابعیت را به دو گروه مشخص تقسیم کرد. برخی افراد با وجود اقامت طولانی، به حقوق کامل شهروندی

نمی‌رسند. به چنین افرادی اصطلاحاً «شبه شهروند» می‌گویند. جمعیت مقیم کشورهای مهاجرپذیر را معمولاً به سه گروه شهروندان کامل، مقیمان دائم و حاشیه‌نشینان تقسیم می‌کنند. افرادی که در پروسه اعطای تابعیت به حقوق کامل شهروندی نمی‌رسند، در زندگی با مشکلات متعددی مواجه می‌شوند. این مسأله به ویژه برای نسل دوم مهاجران توجیه‌پذیر نیست؛ زیرا به‌رغم اینکه از زمان تولد در یک کشور زندگی کرده‌اند، اما شاهد اعمال تبعیض‌های علنی از سوی دولت و بعضاً از سوی ملت هستند.

حقوق شهروندی مهاجران، موضوع فصل چهارم است. واقعیت این است که حتی در کشورهای دموکراتیک نیز رسیدن به مقام شهروندی همسان با شهروندان اصلی عملاً امکان‌پذیر نیست و این وضعیت در کلیه حوزه‌های حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و جنسی صادق بوده است. هرچند که امروز مردمان بومی کشورهایی چون ایالات متحده، کانادا و استرالیا از برابری رسمی در حقوق برخوردارند، اما در عمل، واقعیت این‌گونه نیست. خشونت‌های نژادپرستانه هنوز از میان نرفته‌اند. فرصت‌های واقعی برای مشارکت در ساختارهای سیاسی ایجاد نشده و سیاست‌گذاری‌های چندفرهنگی هنوز به صورت مطلوبی قوام نیافته‌اند. در این میان، زنان و کودکان مهاجران یا بومیان به حاشیه رانده شده بیشتر از مردان تحت فشار قرار می‌گیرند. شهروند بودن همواره به عضویت در اجتماع فرهنگی غالب منوط بوده، اما بسیاری از اعضای گروه غالب، تفاوت فرهنگی را به عنوان تهدیدی در برابر هویت ملی به حساب می‌آورند و طبیعتاً چنین رویکردهایی زمینه‌های تبعیض را فراهم می‌سازند. بنابراین جهانی شدن رفت و آمد و جابه‌جایی فزاینده مردم و ظهور اشکال متنوع ارتباطات توانسته‌اند تصور همگونی جهانی را قابل دفاع سازند. راه‌حلی که پیشنهاد می‌شود، دموکراتیزاسیون مجدد جوامع پساملی است. باید شرایطی ایجاد شود که جنبش‌های سیاسی، اجتماعی اقلیت‌ها نیز بتوانند در قالب آن توسعه یابند.

در نهایت فصل پنجم کتاب تحت عنوان «پایان تعلق ملی» به تجزیه و تحلیل سرنوشت ملت‌ها در بستر جهانی شدن می‌پردازد. به نظر نویسندگان به‌رغم آنکه شرایط شهروندی مبتنی بر تعلق به ملت واحد در حال فرسایش و افول است، اما اکثر جوامع و اجتماعات سیاسی هنوز از شهروندی دولت - ملت فراتر نرفته‌اند. به همین دلیل می‌توان انتظار داشت که

شهروندی در چارچوب دولت - ملت در طول قرن بیست و یکم نیز همچنان صورت غالب شهروندی باقی بماند. کاستلز و دیویدسون واحدهایی چون استرالیا، ایالات متحده و به ویژه اتحادیه اروپا را از موفق‌ترین نمونه‌هایی می‌دانند که تا حدی توانسته‌اند خود را با شرایط جهانی شدن وفق دهند. از دهه ۱۹۷۰ به بعد بیشتر دولت‌های توسعه یافته مهاجرپذیر تحت تأثیر مقاومت‌های مهاجران و به حاشیه رانده شده‌ها، سرانجام سیاست‌ها و ساختارهای دولتی خود را با واقعیت‌ها وفق دادند. ظهور چندفرهنگ‌گرایی در کشورهایی چون استرالیا و کانادا ریشه در راهبردهای مدیریت بحران دولت‌های رفاهی دارد که خواهان تضمین انسجام و همگرایی کل جمعیت با معیارهای سیاست‌گذاری اجتماعی بوده‌اند. در مقابل، کشورهایی مثل سوئیس که دارای سیاست‌های رفاهی ضعیفی هستند؛ همواره سیاست‌های چندفرهنگ‌گرایی را رد می‌کنند.

با تمام این احوال، شهروندی چندفرهنگی گرایانه محدودیت‌های خاص خود را نیز داشته است. برای مثال در عمل نشان داده شده که قضات دادگاه‌ها نمی‌توانند خود را از اعمال تبعیض علیه اقلیت‌ها مبرا دارند. به نظر می‌رسد اگر حقوق (حتی حقوق چندفرهنگی) در چارچوب ملی تعریف شود، هر قدر هم متزقی باشد، نمی‌تواند خود را با جهانی شدن سازگار نماید. تجربه اتحادیه اروپا نشان می‌دهد که می‌توان با ایجاد رویه‌ها و نهادهای جدید، تعلقی فراتر از تعلق ملی ایجاد کرد. البته اتحادیه اروپا نیز ضعف‌های خاص خود را دارد. اختلافات فاحش در توزیع ثروت میان مناطق مختلف اتحادیه، ذهن سیاست‌گذاران را به سمت اتخاذ سیاست‌های لیبرال - سوسیالیستی برای توزیع دوباره ثروت در مناطق عقب مانده‌تر سوق داده است. در نهایت لازم به ذکر است که با وجود موفقیت‌هایی که اتحادیه اروپا در ایجاد تعلق شهروندی جدید کسب نموده، اما تجویز الگوی اروپایی برای آسیا حداقل در حال حاضر مناسب نیست. این امر از آن‌روست که در آسیا بستر مناسبی برای همگرایی ایجاد نشده و سوق‌دهی ملل آسیا به تغییری بنیادین در تعلق شهروندی ثمربخش نخواهد بود.

ب. نقد و بررسی کتاب

به‌رغم نکات ارزنده‌ای که نویسندگان کتاب در باب تعلق شهروندی و تحولات آن در بستر جهانی شدن مطرح نموده‌اند، به نظر می‌رسد اثر آنها دارای چند اشکال شکلی و محتوایی است. از عمده اشکالات وارد بر ساخت شکلی کتاب این است که فصل‌بندی آن از تناسب کافی برخوردار نیست. برای مثال اینکه شهروندی چیست و چه مدل‌های عملی داشته است، موضوعی است که در فصل دوم بدان پرداخته شده است. به نظر می‌رسد بررسی تفصیلی بحران شهروندی در فصل اول یعنی پیش از پرداختن به بحث نظریه‌های شهروندی باعث می‌شود که خواننده درک عمیقی از بحران شهروندی نداشته باشد. اگر منظور نویسندگان طرح مسأله کتاب باشد، می‌توانستند آن را در یک مقدمه کوتاه و روشن بیان نمایند. نکته دیگر اینکه عناوین برخی فصول از شفافیت لازم برخوردار نیستند. برای نمونه موضوع فصل دوم الگوهای عملی عمده شهروندی در طول تاریخ است که برای آن فصل، عنوان «نظریه‌های شهروندی» انتخاب شده؛ موضوع فصل سوم پروسه عملی اعطای تابعیت و حقوق شهروندی به مهاجرات (با تأکید بر کشورهای اروپای غربی) است که عنوان آن «شهروند شدن» است و عنوان فصل چهارم که کاستی‌ها و تبعیض‌های حاکم بر حقوق مهاجران و اقلیت‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد «شهروند بودن» می‌باشد. برخی دیگر از کاستی‌های شکلی متوجه ناشر کتاب است. درج نشدن مشخصات کامل ارجاعات یا منابع لاتین در پایان فصول یا در پایان کتاب، نقص بارزی است که تا حد زیادی از اعتبار علمی کتاب می‌کاهد.

اما جدای از نقایص شکلی، کتاب دارای چند اشکال محتوایی است که عمده‌ترین آنها عبارتند از:

۱. نحوه تأثیر جهانی شدن بر سیاست تعلق به صورت دقیق روشن نشده است؛
۲. درحالی‌که کتاب به مناطقی چون اتحادیه اروپا، کانادا و استرالیا محدود است، لحن نویسندگان در برخی مباحث (مثل پیش‌گفتار) به گونه‌ای است که گویی بحث تحول الگوی شهروندی به کل جهان مربوط است؛

۳. بحث الگوهای شهروندی در فصل دوم نارسا و مبهم است. اولاً، الگوهای مورد اشاره نویسندگان بیشتر به اروپا منحصر شده است و ثانیاً از همان الگوها نیز تعریف جامعی نشده و ثالثاً ترتیب تاریخی این الگوها به ویژه در قرن ۱۹ و ۲۰ منظم نیست؛

۴. نویسندگان مشخص نکرده‌اند که سرنوشت دولت - ملت چه خواهد شد. در برخی فصول با رویکردی دترمینیستی از بقای دولت - ملت‌ها سخن گفته‌اند؛ اما در فصول دیگر با اتخاذ رویکردهای هنجاری از لزوم رفتار دموکراتیک با اقلیت‌ها در قالبی متفاوت از دولت - ملت فعلی صحبت کرده‌اند. چنین برخورد تناقض‌آمیزی در مورد آینده اقلیت‌ها نیز صادق است؛

۵. به نظر می‌رسد نگاه خوش‌بینانه نویسندگان در مورد آینده اتحادیه اروپا خدشه‌پذیر است. امروزه در کشورهای قدرتمندی چون آلمان، اتریش و فرانسه جنبش‌های ناسیونالیستی رادیکال فعالیت می‌کنند و بعید نیست که در آینده بر میزان طرفداران آنها افزوده شود. انتخابات ریاست جمهوری فرانسه در سال ۲۰۰۲ نشان داد که به‌رغم تصورات خوش‌بینانه برخی متفکران، ناسیونالیست‌های راست‌گرا از پایگاه اجتماعی نسبتاً مستحکمی برخوردارند.

در پایان لازم به ذکر است که کتاب «شهروندی و مهاجرت: جهانی شدن و سیاست تعلق»، صرف نظر از برخی کاستی‌ها، مجموعه مفیدی درباره مفهوم شهروندی و تحولات آن در عصر جهانی شدن است. رویکرد انسان دوستانه نویسندگان در نوشتن کتابی درباره مشکلات به حاشیه رانده شده‌ها و لزوم رفتاری عاری از تبعیض با آنها قابل تقدیر است.

عبدالله قنبرلو

پرتال جامع علوم انسانی